[فروعات باب غش 2](#_Toc401642853)

[فرع اول 2](#_Toc401642854)

[عدم پایبندی به اطلاق 2](#_Toc401642855)

[چند مثال 3](#_Toc401642856)

[پذیرش اطلاق 3](#_Toc401642857)

[بررسی مثالها 4](#_Toc401642858)

[جمعبندی 4](#_Toc401642859)

[حرمت مطلق غش 5](#_Toc401642860)

[فرع دوم 5](#_Toc401642861)

[احتمالات این فرع 6](#_Toc401642862)

[وجه احتمال اول 6](#_Toc401642863)

[وجه احتمال دوم 6](#_Toc401642864)

[وجه احتمال سوم 7](#_Toc401642865)

[قول مختار 7](#_Toc401642866)

[فرع سوم 8](#_Toc401642867)

[اصالة الموضوعيه 8](#_Toc401642868)

[خروج از اصل 8](#_Toc401642869)

[ارتباط با بحث 9](#_Toc401642870)

بسم الله الرحمن الرحیم

# فروعات باب غش

## فرع اول

اولین نکته­ای که در ذیل این مباحث تذکر به آن لازم است این است که این حکم اختصاص به باب بیع و شراء و معاملات ندارد. برای اینکه مطلقاتی وجود داشت که اختصاص به باب معاملات و بیع و شراء نداشت. در موارد دیگری هم که صدق غش کند طبعاً اطلاقات شامل می­شود. مثلاً در جایی که کسی در جایی اعتماد به کسی کرده است و با او مشورت می­کند و او بر خلاف واقع نشان دهد و در مقام مشورت به سمتی ببرد که خلاف مصالح است. یا کسی آدرس سؤال می­کند و او آدرس را اشتباه به او بدهد که نوعی نیرنگ است و به سمتی برود که در مسیر ضرر قرار گیرد. هر کاری که در حقیقت کسی به آدم اعتماد کرده است یا حقی دارد و او می­تواند و باید راه درست به او نشان دهد و به طرف درست هدایت کند و کاری کند که در مسیر غلطی قرار نگیرد. ظاهر این است که همان‌طور که ملاحظه کردید در بین کل روایات این باب عده­ای مطلقات است که اختصاص به باب معاملات و بیع و شراء ندارد و لذا در غیر معاملات هر جایی صدق غش و خدعه و مکر و حیله و امثال این‌ها کند مشمول این حرمت است. اگر این اضرار همراه با خدعه و نیرنگ است حرمت مضاعف دارد پس حرمت خدعه و فریب و غش و نیرنگ اختصاص به باب معاملات ندارد گر­چه غش الان غالباً در اصطلاح فقها در معاملات به کار می­رود ولی مصطلح غش مصطلح عامی است و غیر از آن با عناوین دیگر هم در روایات داشتیم و لذا مطلق است.

### عدم پایبندی به اطلاق

مرحوم آقای خوئی**رضوان­الله­تعالي­عليه** در مصباح الفقاهه می­فرمایند گر­چه در این روایات مطلقاتی هم بود که غیر باب معاملات را می­گرفت اما ما ناچاریم که این‌ها را اختصاص به باب معاملات دهیم. ایشان می­فرمایند گویا ما قبول داریم که بعضی از روایات مطلق است اما ما ناچار هستیم این‌ها را اختصاص به باب معاملات بدهیم و نمی­توانیم به اطلاقات عمل کنیم. این یک قاعده اصولی است. گاهی بر حسب ظواهر و الفاظ در موضوعی مطلقاتی داریم اما فقیه می­داند که نمی­شود به اطلاق آن‌ها پایبند بود. درواقع با یک علم و اطلاع خارجی و قرائن و شواهد بیرونی دست از اطلاق برمی­داریم چون قبول اطلاق مواجه به اشکالاتی است که نمی­شود به آن ملتزم شد. مرحوم آقای خوئی**رضوان­الله­تعالي­عليه** در اینجا همین را می­فرمایند. شاید در اذهان دیگران هم کسانی باشد که بگویند به اطلاق حرمت خدعه و اغراء به جهل و مکر و حیله و غش و اصطلاحات روایات نمی­توانیم عمل کنیم و بگوییم در غیر معاملات هم خدعه حرام است و قائل به حرمت شویم.

#### چند مثال

مثال‌هایی می­زنیم که شما نمی­توانید از نظر فقهی قائل به حرمت شوید. مثلاً کسی را به خانه دعوت کرده و در منزل به او شیر می­دهد منتهی او هم فکر می­کند شیر خوبی است ولی شیر خالصی نیست و نصفش آب است و او هم به قصد اينكه اين لبنيات خوب و خالصي است اين را مي­خورد ولي فی‌الواقع اين خبرها نيست حال آیا بايد گفت كه اين کار حرام است؟ چه حرامي مگر طلبي از او دارد. گرچه اين نوعي غش است يعني نيرنگ زده است ولي این‌طور نيست که حرام باشد. يا مثلاً قيافه ناپسندي دارد و خودش را زيبا نشان مي­دهد. طرف مقابل فكر مي­كند خيلي آدم خوب و زیبایی است درحالی‌که اين خبرها نيست حال آيا مي­شود گفت اين هم حرام است. اين هماني است كه مي­گوييم گاهي اطلاقي وجود دارد ولي انسان مطمئن است كه نمي­شود به اين اطلاق فتوي داد. مرحوم آقاي خوئي**رضوان­الله­تعالي­عليه** مي­فرمايند اينجا هم همین‌طور است. گر­چه در ميان اين روايات مطلقاتي وجود دارد كه شامل غير باب معاملات هم مي­شود اما ما مطمئن هستيم كه نمي­شود به اين اطلاق فتوي داد. اين اطلاقات به ظاهر اطلاق دارد و لذا ما بايد جايي را بگيريم كه مسلم است و مسلم در بيع و شراء و معاملات است.

###  پذیرش اطلاق

به نظر مي­آيد كه فرمايش ايشان ناشي از عدم تدقيق و مداقه در مفهوم شناسي غش و خدعه است. اگر كسي مفهوم شناسي را تکمیل كند آن‌وقت شايد نيازي به اين نباشد و اينجا مصداق قاعده اصولي (كه اگر ما مطمئن هستيم كه مطلقي باطلاقه مراد نيست اطلاق را كنار مي­گذاريم و جایی که مسلم است را مي­گيريم) نشود. شايد مبتني بر اين باشد كه مداقه در مفهوم شناسي نشده است و الا اگر مداقه در مفهوم شناسي شود این‌طور نيست كه این‌ها ناقض اين قاعده كلي باشند. علت هم اين است كه اگر مفهوم را دقت كنيم و مداقه داشته باشيم در دایره مفهوم غش و خدعه هيچ مانعي ندارد كه مطلقاً قائل به حرمت باشيم و مواردي كه ايشان به عنوان اين قاعده برشمرده‌اند و فرموده­اند كه قطعاً نمي­شود به آن فتوي داد به نظر مي­آيد در دایره خدعه و مكر و يا غش وارد نيست. راز و علت هم اين است كه گفتيم صدق خدعه و مكر و حيله متوقف بر اين است كه شخصي كه امر و واقع را بر او مشتبه مي­كند چند تا عنصر داشته باشد:

1. طرف يك حقي و مطالبه­اي داشته باشد و بر اساس آن حق و مطالبه اعتمادي كرده باشد.
2. اين امر موجب ورود ضرري شود و از نظر عقلائي بگويند در يك مكروه و ضرری كه براي او خسارت بود قرار گرفت.

#### بررسی مثال­ها

اين مثال‌هایی كه شما زديد يكي از اين دو عنوان را ندارد و لذا مصداق غش نيست. بخشي از مثال‌های ايشان تزئيناتي است كه انسان نشان مي­دهد كه خودش يا امور متعلق به خودش را خلاف ما هو عليه فی‌الواقع به ديگري نشان مي­دهد. اين نشان دادن علي خلاف ما هو عليه فی‌الواقع این‌طور نيست كه موجب ضرر ديگري شود و فرد این‌طور فكر مي­كند براي او خوب است و الا ضرري متوجه دیگری نيست و لذا اينجا صدق غش و خدعه نمي­كند. قائلین به عدم پایبندی به اطلاق مي­گويند نمي­توانيم به اطلاق معتقد شويم براي اينكه اين نوع موارد كه مثلاً تزئين مي­كند و به خلاف واقع امور خودش را به ديگران نشان مي­دهد قطعاً حرام نیست ولی پاسخ می­دهیم نه اينكه صدق غش و خدعه مي­كند و مي­گوييم حرام نيست بلکه این موارد مصداق غش و خدعه و ناقض اين قاعده نيست. لذا در اين موارد اگر ضرري متوجه طرف شود خدعه است مثلاً مهمان را دعوت كرد و چيزي مسمومي به او ­داد. اين نيرنگ و غش است و اشكال دارد. بنابراين شرط صدق مفهوم خدعه و غرر اين بود كه پنهان‌کاری و فريب دادن و امر را بر خلاف واقع نشان دادن موجب اين شود كه او كاري كند كه در آن كار زياني است. همین‌طور شرط اين است كه در آنجا مطالبه و حق و اعتمادي باشد مثل باب مشورت که اعتماد كرده يا آدرسي سؤال مي­كند يا وقتي مهمان است اعتماد كرده است كه غذاي سالمي به او داده مي­شود. اين اعتماد خود حق مي­آورد. اینجا پنهان‌کاری موجب زيان اوست و مصداق غش.

#### جمع­بندی

مصاديقي كه نقض شد و می‌فرمایید نمي­توانيم به اطلاق حرمت غش قائل باشيم (به خاطر اينكه اين موارد غش است ولي قطعاً حرام نیست) جواب ما اين است كه مواردي كه ناقض قرار داديد موضوع و مصداق غش نيست و لذا اين مصاديق غش نيست عدم حرمت به خاطر اين است كه مصداق غش نيست؛ اما هر جايي صدق غش كند حرام است. در همان مهماني وقتي اعتماد كرده است اگر به او غذايي بدهد كه نوعي زيان براي اوست و ضرر مي­بيند، مكر و خدعه است. غیرازاینکه ضرر مي­رساند حالت پنهان‌کاری است كه موجب حرمت مضاعف است. پس لازم نيست بگوييم اختصاص به باب معاملات دارد. بنابراين مرحوم آقاي خوئي مي­فرمايند كه نمي­توانيم در غير معاملات قائل به حرمت غش شويم و شاهد علي ذلك مهماني و تزئينات و خلاف واقع نشان دادن‌هاست که در اين امور اشكال ندارد. جواب اين نظريه اين است كه عرض كرديم كه اين پنهان‌کاری مطلقاً اشكال ندارد و مصداق‌هایی كه شما آورديد براي اين است كه پنهان‌کاری اشكال ندارد اما این‌ها غش نيست براي اينكه در مفهوم غش اعتماد طرف و اضرار به او مأخوذ است.

### حرمت مطلق غش

اگر كسي مي­گفت مطلق اينكه انسان چيزي را خلاف واقع به ديگران نشان دهد حرام است دليلي برايش نداريم. اگر هم دليلي داشتيم اين مواردي كه شما آورديد نقض آن مطلق بود. اگر كسي مي­گفت مطلق ظاهركاري و خلاف نشان دادن حرام است شما آن‌وقت مي­گفتيد چرا حرام است؛ مگر تزئين حرام است. مگر مهمان دعوت كردن و این‌طور غذا دادن حرام است. اين ناقض بود ولي ما مي­گوييم غش است و اين مصداق‌های نقض شما نه غش موضوعاً است و نه حرام. به نظر مي­آيد كه حرمت غش اختصاص به معاملات ندارد به خاطر اينكه مطلقاتی داشتيم كما اينكه در ادله بررسي كرديم و ناقضي هم نسبت به مطلقات نيست كه بتواند جلوي اطلاق آن‌ها را بگيرد چون فتواي به حرمت مطلق غش نياز به دو ركن دارد:

1. مقدمه­اش اين است كه بگوييم دليل بر حرمت مطلق داريم.

2. يكي هم اينكه ناقضي كه جلوي انعقاد اطلاق را بگيرد نداريم.

هر دو رکن تام است. دليل مطلق در رواياتي كه بررسي كرديم وجود داشت. ناقضي هم نيست براي اينكه ناقضي كه آقاي خوئي مي­فرمايند نقض غش نيست. موارد نقض صدق غش نمي­كند نه اينكه غش است و قطعاً حرمت ندارد و لذا حرمت غش مستند به اطلاقات و مطلقات ثابت است و مانعي از آن وجود ندارد.

## فرع دوم

 آيا حرمت غش اختصاص به باب بيع و شراء در معاملات دارد يا در غير از بيع و شراء در ساير معاملات هم جاري است؟ بحث اول اين بود كه غش در غير معاملات جاري است يا نه که بحث شد. بحث دوم اين است كه آيا در همه اقسام معاملات مثل اجاره و هبه و صلح و نكاح و... حرمت غش وجود دارد يا فقط اختصاص به بيع و شراء دارد؟

چرا طرح اين سؤال لازم است؟ علت اين است كه عده زيادي فرموده­اند ما مطلقات غش را در غير معاملات قبول نداريم و غش اختصاص به معاملات دارد. آن‌وقت در باب معاملات بايد ببينيم روايات فقط بيع و شراء را مي­گويد يا در اقسام ديگر هم جاری است. ممكن است كسي بگويد اين سؤال مهم نيست چون بعدازاینکه شما گفتيد مطلق غش حرام است چه بيع باشد چه غير بيع فرقی ندارد. جواب اين است كه همه اطلاقات به آن اطلاق نيستند كه مطلق غش حرام است حتي همان­هايي كه قائل به حرمت مطلق غش هستند در معاملات حرمت را مضاعف مي­دانند براي اينكه غير از اطلاقات در معاملات در بيع و شراء دليل خاص داريم و اكثر ادله مربوط به آنجا بود. لذا حرمت غش در بيع و شراء حرمتی مضاعف است. لذا مي­خواهيم ببينيم حرمت مضاعف اختصاص به بيع و شراء دارد يا در غير بيع و شراء هم مي­آيد. بنابراين اين سؤال به جاست كه بپرسيم آيا حرمت غش يا حرمت مضاعف غش اختصاص به خصوص بيع و شراء و خریدوفروش دارد يا اينكه در ساير معاملات هم مثل نكاح و صلح و اجاره و هبه و... هم جاري است. مي­شود بگوييم سه احتمال وجود دارد:

### احتمالات این فرع

1. حرمت يا حرمت مضاعف اختصاص به خصوص بيع و شراء دارد.

2. در همه معاملات ركن حرمت يا حرمت مضاعف جاري و ساري است.

3. تفصيل كه در كلمات بعضي از آقایان مثل كلمات آقاي مكارم آمده است.

ما قائل به تفصيل هستیم البته با استدلال و وجه خاصي كه متفاوت با ايشان است. اين سه وجه و احتمالي است كه در پاسخ به اين سؤال مي­توان مطرح كرد.

#### وجه احتمال اول

روشن است كه غالب رواياتی كه خوانديم عنوان بيع و شراء بود و عده­اي مي­گفتند مقصود از مطلقات هم بيع و شراء است. عده­اي هم مي­گفتند مقصود از مطلق در بيع و شراء حرمت مضاعف است. به‌هرحال دقيقاً عنوان بيع و شراء در اغلب رواياتي كه در ابواب مختلف ملاحظه كرديد و اين حرمت كلي يا حرمت مضاعف را برداشت نمودید وجود داشت.

#### وجه احتمال دوم

اما قائلين به احتمال دوم دليلشان اين است كه بله در بسياري از روايات كلمه بيع و شراء بود اما مطلقاتي داريم كه آن مطلقات ربطي به بيع و شراء ندارد. حتي ربطي به معاملات هم ندارد. اين يك جواب است كه مبنايي است اگر كسي مبنا را بپذيرد. جواب دوم اين است كه حتي اگر ما اين مبنا را نداشتيم يا اگر اين مبنا را هم داشته باشيم در بيع و شراء حرمتی اضافه دارد. در جواب دوم بيع و شراء عرفاً الغاء خصوصيت مي­شود و وجهي ندارد كه بگوييم اگر غش در بيع و شراء بود اشكال دارد ولي در نكاح يا اجاره اشكال ندارد. اصلاً به ذهن نمي­آيد فرقي باشد بين اينكه ديگري را در معامله خریدوفروشي فريب دهد يا در خانه­ای كه مي­خواهد یک سال در آن بنشيند كه مثلاً ضد زلزله است درحالی‌که واقعاً این‌طور نيست يا اينكه پنج اتاق دارد و بعد معلوم مي­شود چهار اتاق دارد. چه فرقي مي­كند خریدوفروش باشد يا اجاره و نكاح. در نكاح گاهي أوضح و اقوي است. او با تصور اينكه دختري كه مي­خواهد با او ازدواج كند، این‌طور است ولي درواقع آن‌طور نيست. بنابراين معاملات باهم تفاوتي نمي­كند و الغاء خصوصيت مي­شود. اين الغاء خصوصيت عرفي است مثلاً وقتي در قرآن مي­فرمايد: **يُسَبِّحُ لَهُ فی‌ها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ (**نور/36) **رِجالٌ لا تُلْهيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّه (**نور/37) معناي اين تجارت و بيع نيست بلکه به‌عنوان‌مثال مي­گويد. يعني هيچ اشتغال دنيوي او را از ذكر خدا باز نمي­دارد منتهي به‌عنوان‌مثال تجارت گفته‌شده است كه جهتي در آن است و الا در **لا تُلْهيهِمْ** مقصود بيع و تجارت نيست. در اينجا وقتي مي­گويد **ليس منا من غش في بيع أو شراء** یا **من غش في اجارة أو نكاح** پس هيچ فرقي نمي­كند و اين الغاء خصوصيت است بلكه در بعضي موارد مثل نكاح اولويت هم دارد؛ و لذا گر­چه استدلال احتمال اول كه مي­گفت در ادله بيع و شراء است درست است ولي اين بيع و شراء خصوصيتي ندارد و عرف از آن الغاء خصوصيت مي­كند و به همه معاملات تسري مي­دهد.

#### وجه احتمال سوم

در وجه احتمال سوم ما اين الغاء خصوصيت را قبول داريم اما در همه معاملات نمي­شود اين الغاء خصوصيت را پذيرفت. مثلاً در هبه كسي چيزي را به ديگري مي­بخشد و تصور هبه شده اين است كه چيز كاملي است ولي كامل نیست و او توجه نكرده است. پس هبه جزء معاملات به حساب مي­آيد ولي نمي­شود بگوييم در آن بيع و شراء الغاء خصوصيت مي­شود و شامل اين هم هست. به همین خاطر آقاي مكارم فرموده­اند بيع و شراء به معاملات ديگر الغاء خصوصيت مي­شود ولي نه همه معاملات مثل هبه. اين نكته درست است ولي جوابي دارد که این مطلب در هبه غير معوضه است درست است ولی در هبه معوضه صادق نيست نه اينكه غش صادق است و آن‌وقت بگوييم چنين و چنان بلکه اصلاً غش صادق نيست چون به كسي ضرري نرسانده است و چيزي در مقابل آن نمي­دهد و اضراري نيست كه مخفي كاري كرده باشد و ضرري به او زده باشد و الا اگر هبه معوضه باشد بعيد نيست بگوييم الغاء خصوصيت مي­شود و لذا اصل فرمايش ايشان مطلب درست است ولي نه اينكه در بحث تفصيل باشد. اينجا صدق غش نمي­كند تا بگوييم الغاء خصوصيت مي­شود.

#### قول مختار

در اين فرع ما قائل به نظر دوم هستيم. البته با مداقه­اي كه داشتيم احتمال دوم درست است. مي­گوييم كه حکم از بيع و شراء به همه معاملات الغاء خصوصیت مي­شود منتهي مادامي كه صدق غش كند و الا اگر در معامله­اي صدق غش نمي­كند مثل هبه غير معوضه الغاء خصوصيت نمي­شود. پس با اصل الغاء‌ خصوصيت موافق هستيم منتهي ملاحظه ما اين است كه مادامي كه **يصدق الغش والخدعه و المكر** و امثال ذلك. از اين جهت است كه ما در همه معاملات قائل به حرمت غش هستيم. حرمت مضاعف يعني غير از حرمت كلي مكر و خدعه در معاملات حرمت ويژه­اي دارد و كساني كه قائل به مطلق حرمت نيستند بنا بر آن نظر هم مي­گوييم در همه معاملات حرمت هست و الغاء خصوصيت مي­شود مگر معامله مثل هبه غير معوضه كه آنجا غش صادق نيست. پس توجه داريد كه اشكالي كه ما به فرمايش بعضي بزرگان كه گفته­اند در هبه الغاء خصوصيت نمي­شود اين نيست كه در هبه غير معوضه صدق غش نمي­كند.

## فرع سوم

از مرحوم ايرواني نقل شده است كه اصلاً غش بما هو غش حرام نيست. به‌عبارت‌دیگر ايشان مي­فرمايد ولو در ادله آمده است که غش حرام است ولي اين ادله را به خاطر قرينه خاصه­اي بايد از ظاهر منصرف كنيم.

### اصالة الموضوعيه

در توضيح اين مسئله اين نكته را مقدمتاً عرض كنم كه بارها گفته­ايم كه در اصول عقلائي اصلي داريم به نام **اصالة الموضوعيه**. يعني اينكه عناوين وارد در ادله موضوع هستند بما هو هو. هر عنواني كه در دليل وارد شد بما هو هو موضوع حكم است. اين عنوان اشاره به عنوان ديگري ندارد. عنوان بما هو هو موضوع حكم است نه اينكه اين عنوان مشير به عنوان ديگري باشد و چيز ديگري موضوعيت داشته باشد و اين موضوعيت نداشته باشد. مثلاً وقتي دليل مي­گويد خمر حرام است خمر بما هو خمر يعني اين عنوان حرام است. اگر ما بخواهيم بگوييم خمر بما هو مسكر حرام است براي اين دليل مي­خواهيم. حال دليل مي­تواند تعليل باشد مثلاً دليل بگويد **الخمر حرام لأنّه مسكر**. تعليل كه مي­آورد مي­گويد خمر موضوعيت ندارد و موضوع مسكر مي­شود كه در دل خمر است نه خود عنوان خمر. لذا اگر براي چيزي خمر صادق نيست مثل الكل ولي مسكر است مي­گوييم آن هم ساقط مي­شود ولي اگر اين دليل و علت را نداشتيم مي­گفتيم خمر بما هو خمر حرام است و هر چه صدق خمر كند حرام است حال مسكر باشد یا نباشد. مسكرات ديگر هم غير خمر حرام نيست.

#### خروج از اصل

اصل در قوانين حقوقي و ادله­اي كه در شرع وارد مي­شود اين است كه عناوين موضوعيت و اصالة دارد. خودش موضوع است نه اينكه چيز ديگري است كه اين مصداق اوست يا اين اشاره به عنوان ديگري دارد و اين عنوان دخالتي ندارد. بنابراين خروج از **اصالة** **الموضوعيه** يك حكم و اصل عقلائي است. البته خروج از آن دليل خاص مي­خواهد.

1. يكي از دلایل خاص علت است.

2. دیگری مناسبات حكم و موضوع است.

3. قرائني وجود دارد كه مي­گويد اين موضوعيت ندارد و چيز ديگري مقصود است نه خود اين بما هو هو.

دليلي كه ما را از **اصالة** **الموضوعيه** بيرون مي­برد گاهی دليل لفظي است مثل اينكه مي­گويد **لأنه مسكر** و گاهی دليل عقلي است كه قرائن عقلي وجود دارد كه مي­گويد شما اين را موضوع نگيرید و موضوع چيزي ديگري است. اگر چيزي موضوع است و احتمال مي­دهيم به تنهايي موضوع نباشد قيدي مي­خواهد که با **اصالة العموم و الااطلاق** مي­گوييم اينجا قيدي نيست. بنابراين براي اينكه بگوييم چيزي خودش تمام موضوع است يك **اصالة** **الموضوعيه** داريم كه مي­گويد موضوع است نه چيز ديگري كه اين آينه او باشد.

#### ارتباط با بحث

اين مقدمه قصه بود حال اگر به روايات برگرديم در باب حرمت غش حكم روي غش آمده بود. **ليس منا من غشنا** غش هم مطلقش در معاملات بود كه حيله­اي بزند و مكري كند كه بدون اطلاع طرف كلاهي سرش بگذارد و او ضرري كند و اين ظاهر ادله اين است كه غش موضوعيت دارد و اصل موضوعيت غش است نه اينكه مقصود از غش در اينجا كذب است. ممكن است كسي بگويد غش در اينجا موضوع نيست و موضوع كذب است. غش هم اشاره­اي به كذب دارد. مرحوم ايرواني فرموده­اند غش اينجا موضوعيت ندارد و آنچه حرام است كذب است و چيز ديگري نداريم.